

مبانی معرفت‌شناختی سویین‌برن در برهان تجربه دینی

* محمد جواد اصغری

** سید محمود موسوی

چکیده

یکی از محورهای مهم در بحث تجربه دینی، موضوع واقع‌نمایی و ارزش معرفتی آن است. سویین‌برن، فیلسفه دین خداباور، از کسانی است که در آثار مهم خود از جمله کتاب وجود خدا ضمن تبیین برهان تجربه دینی و دفاع از آن، برای اثبات واقع‌نمایی تجربه دینی و ارزش معرفتی آن دو اصل «آسان‌باوری» و «گواهی» را مطرح کرده است و آنها را «اصول عام عقلانیت» می‌داند که هم در تجارب دینی و هم در تجارب حسی قابل اعمال است. این پژوهش در صدد تبیین این اصول و ارزیابی آنهاست.

واژگان کلیدی

تجربه دینی، اصل آسان‌باوری، اصل گواهی، سویین‌برن، مبانی معرفت‌شناختی.

طرح مسئله

یکی از مباحث مهم در تجربه دینی که به بعد معرفت‌شناختی آن مربوط است، تحلیل واقع‌نمایی تجربه دینی و ارزش معرفتی آن است. این موضوع گاهی چنین بیان می‌شود که آیا تجربه دینی می‌تواند باور دینی را موجه سازد یا نه؟ در آغاز قرن بیستم به دلیل آنکه تجربه دینی را امری ذهنی و فاقد جنبه حکایت‌گری می‌دانستند، کمتر به نقش تجربه در توجیه باور دینی توجه می‌شد. فیلسفه‌دانی که به مسئله تجربه دینی می‌پرداختند، در زمینه واقع‌نمایی و ارزش معرفتی آن دو دسته بودند: فیلسفه‌دانی همچون سی‌دی. براد^۱

asgharii@yahoo.com

smmusawi@gmail.com

تاریخ پذیرش:

1. C.D. Broad.

*. دانشجوی دکتری دانشگاه معارف اسلامی.

**. استادیار دانشگاه باقرالعلوم.

تاریخ دریافت: ۹۰/۹/۲۱

ویلیام آلتون^۱، ریچارد سوینبرن^۲، کیث یندل^۳ و گری گانینگ^۴ که معتقد به واقع‌نمایی تجربه دینی و برای آن ارزش معرفتی قاتل بودند، در مقابل، جی.ال. مکی^۵، کای نلسون^۶، ویلیام راو^۷، مایکل مارتین^۸ و سی. بی. مارتین^۹ فیلسوفانی بودند که برای تجربه دینی، حجیت معرفت‌شناختی قائل نیستند. موضوع واقع‌نمایی تجربه دینی ابتدا وابسته به آن است که در بحث سرشت تجربه دینی چه موضعی اتخاذ نماییم. سوینبرن تجربه دینی را از سخن ادراک می‌داند. «من درباره چنین آگاهی‌ای از خدا به عنوان یک ادراک صحبت خواهم کرد.» (Swinburne, 2004: 296) وی سپس پدیده ادراک را این‌گونه تعریف می‌کند:

ادراک کردن فعلی کلی است که بیانگر آگاهی از چیزی به نحو متمایز و جدا از فاعل شناسایی می‌باشد که ممکن است از حواس متعارف متأثر باشد. (Ibid: 296)

براساس این تعریف و توضیحات بعدی وی می‌توان فهمید که از نظر او پدیده «ادراک» واجد شاخص‌های زیر است:

الف) «ادراک» امری اضافی و واجد حیثیتی التفاتی و به عبارتی دارای متعلق است.

ب) «متعلق ادراک» امری بیرونی (خارج از فاعل شناسایی) می‌باشد.

ج) «متعلق ادراک» می‌تواند امور مختلفی باشد. از امور محسوس همچون امور دیدنی، شنیدنی و ... گرفته تا امور غیر محسوس.

د) ادراک فاعل شناساً از x در صورتی روی می‌دهد که «تجربه ظهور x برای فاعل شناساً (به نحو معرفت‌شناختی) معلول وجود x باشد.» این فرایند «نظریه علیت ادراک»^{۱۰} نام دارد. سوینبرن این نظریه را با توجه به دلائلی که صاحبان آن را نموده‌اند، صحیح می‌داند و براساس آن نتیجه می‌گیرد که ادعای فاعل شناساً مبنی بر تجربه خداوند در صورتی صحیح است که این تجربه برای فاعل شناساً معلول وجود خداوند باشد.

برای تبیین شاخص‌هایی که وی برای پدیده «ادراک» ذکر کرده، دو نکته درخور تأمل است:

اولاً سوینبرن هیچ دلیلی مبنی بر اینکه چگونه شاخص‌های «ب» و «د» را احراز کرده است، ذکر نمی‌کند. ثانیاً، علیت x برای ادراک به نحو تسامحی است؛ چراکه خیلی چیزها به این دلیل مورد ادراک ما قرار نگرفته‌اند که ما مواجهه‌ای با آنها نداشته‌ایم.

-
1. William Alston.
2. Richard Swinburne.
3. Keith Yandell.
4. Gary Gutting.
5. J.L Mackie.
6. Key Nelson.
7. William Rowe.
8. Michael Martin.
9. C.B Martin.
10. The Causal Theory.

دیویس در توضیح نظریه علیت ادراک، بعد از آنکه تجارب را به دو قسم ادراکی و غیر ادراکی تقسیم می‌نماید، تجارب ادراکی را به تجربی که متعلق آن یک امر بیرونی است، تعریف می‌کند و تجربه ادراکی را به دو شرط واقع‌نما می‌داند: یکی آنکه متعلق تجربه – همان‌گونه که در توصیف خودپرداختش آمده است – موجود بوده باشد. دیگر آنکه میان مدرک و مدرک، ارتباط علی مناسبی برقرار باشد. (Davis, 1989: 31)

دو اصل معرفت‌شناختی

با توجه به اینکه وی تجربه دینی را از سخن ادراک می‌داند، برای آن ارزش واقع‌نمایی قائل بوده، می‌کوشد تا براساس اصولی که خود ابداع نموده است، ارزش واقع‌نمایی تجربه دینی را ثابت نماید. وی برای اثبات این مطلب به دو اصل تمسک می‌کند و یکی را «اصل آسان‌باوری» و دیگری را «اصل گواهی» می‌نامد. اصل آسان‌باوری ناظر به حجت تجربه دینی و ارزش معرفتی آن است و اصل گواهی ناظر به حجت گزارش‌های صاحبان این تجارب می‌باشد.

^۱ ۱. اصل آسان‌باوری

به اعتقاد سویین‌برن، این یکی از اصول عقلانیت است. وی ابتدا تلاش می‌کند این اصل را در ادراکات حسی تبیین نماید:

این یک اصل عقلانیت است که (در صورت فقدان ملاحظات خاص) اگر (بهنحو معرفت‌شناختی) بهنظر فاعل شناساً برسد که X حاضر است (و ویژگی‌های خاصی دارد)، احتمالاً X حاضر خواهد بود (و همان ویژگی‌ها را نیز دارا خواهد بود). آنچه بهنظر شخص می‌رسد که آن را ادراک می‌کند، احتمالاً همان‌گونه است. (Swinburne, 2004: 303)

وی در توضیح این اصل به مثال‌هایی نیز اشاره می‌کند:

کاملاً واضح است که داشتن این تجربه که بهنظر شما (بهنحو معرفت‌شناختی) برسد که میزی در فلان مکان است (یعنی بهنظر شما می‌رسد که یک میز دیده‌اید) شاهد معتبری برای این فرض است که میزی در فلان مکان وجود دارد. داشتن این تجربه که بهنظر شما (بهنحو معرفت‌شناختی) برسد که من در اینجا در حال سخنرانی هستم، شاهد معتبری برای این فرض است که من در اینجا سخنرانی می‌کنم. (Ibid)

توضیح دیگر وی از اصل مذکور چنین است:

ما باید پذیریم که اشیا همان‌طور هستند که بهنظر می‌رسد باشند (بهمعنای معرفت‌شناختی)، مگر اینکه شاهدی بهدست آوریم که در اشتباه‌ایم. اگر بهنظر من برسد که میزی را می‌بینم یا

1. The Principle of Credulity.

صدای دوستم را می‌شنوم، باید آن را باور کنم، مگر اینکه شاهد و قرینه‌ای آشکار کند که من فریب خورده‌ام. (Ibid)

وی تلاش می‌کند ابتدا کاربرد اصل آسان‌باوری را در ادراکات حسی تبیین نماید و آن اصل را پشتونه ادراکات حسی و حصول یقین در آنها بداند و از آنچاکه وی تجارت دینی را از سخن ادراک می‌داند، نتیجه می‌گیرد که اصل مزبور می‌تواند در تجارت دینی هم جریان یابد.
سویین‌برن از این اصل در برهان تجربه دینی استفاده می‌کند و براساس آن نتیجه می‌گیرد که:

براساس این اصل می‌توان گفت در نبود ملاحظاتی خاص، همه تجارت دینی باید از سوی صاحب آنها واقعی دانسته شود و بنابراین به عنوان دلائلی استوار برای باور به وجود متعلق آنها باشد؛ خواه متعلق آنها خدا یا مریم مقدس یا واقعیت غایی یا خداوند دریای یونانیان باشد. (Ibid)

به عبارتی وی مدعی است این اصل در تمام تجارت انسانی - اعم از دینی و غیر دینی - استفاده می‌شود. برای نمونه، اگر بخواهیم اصل آسان‌باوری را در تجارت دینی استفاده نماییم، باید بگوییم: در نبود ملاحظاتی خاص، اگر به نحو معرفت‌شناختی به نظر فاعل شناساً برسد که خداوند یا واقعیت مافوق طبیعی حاضر است، احتمالاً خدا یا آن واقعیت مافوق طبیعی حاضر است و به عبارتی، وجود عینی دارد.
وی مدعی است اگر بخواهیم در مقابل این اصل مقاومت کنیم و بگوییم هرگز نباید به نمودها و ظواهر اعتماد کرد، جز آنکه قابل اعتماد بودن آنها اثبات شده باشد، آنگاه در باتلاق شکاکیت فرو می‌رویم و به هیچ باوری دست پیدا نمی‌کنیم.

ویژگی‌های اصل آسان‌باوری از نظر سویین‌برن

الف) اصل آسان‌باوری، یکی از «اصول بنیادین عقلانیت» است.

وی کاربرد این اصل را در ادراکات حسی یا تجارت دینی، بدیهی و بیناز از توجیه و دلیل می‌داند و به این اعتبار، این اصل را از اصول بنیادین عقلانیت معرفی می‌کند.
دیویس در این باره می‌گوید:

هیچ فیلسوفی تاکنون موفق نشده است برای اعتماد ما بر فرایندهای استدلال، تجربه‌ها، حافظه‌ها و گفته‌های دیگر اشخاص، توجیه استقرایی فراهم آورد؛ اما این دلیلی بر تسلیم شدن ما به شک‌گرایی یا غیر عقلانی شمردن نوع انسان نیست. اگر اصولی وجود دارد که ما می‌فهمیم، باید به وسیله آنها عمل کنیم و اگر ما خود را موجوداتی عقلانی بشمار می‌آوریم، در این صورت خوب است آنها را «اصول عقلانیت» بنامیم؛ اما نباید استدلالی استقرایی برای عقلانیت آنها انتظار داشته باشیم. هر تلاشی برای فراهم آوردن چنین استدلالی، ناگزیر دور باطل خواهد بود؛ زیرا چنین تلاشی بدون پیش‌فرض گرفتن اعتبار دست کم برخی از تجربه‌ها و فرایندهای مورد بحث صورت نمی‌گیرد. (1989: 122-123)

ب) اصل آسان‌باوری یک اصل عام است.

منظور آن است که وی اصل مذکور را در تمام تجارب انسانی - چه دینی و چه غیردینی - قابل اطلاق می‌داند. این یک اصل کلی معرفت‌شناسختی بوده، منحصر به تجارب دینی نیست؛ بلکه انسان در تمام تجربه‌های خود بر مبنای این اصل، تجارب خود را واقع‌نما می‌داند.

ج) اصل آسان‌باوری بر حافظه قابل اطلاق است.

وی اصل پیش‌گفته را بر حافظه نیز قابل اطلاق می‌داند و همان‌طور که نفس تجربه کنونی اشیا، قابل اعتماد و دارای حجیت است، حافظه یا به‌یادآوری تجربه‌ای از مشاهده یا انجام کاری در گذشته را نیز قابل اعتماد و حجت می‌داند:

به همین ترتیب، به‌اعتقاد من (در صورت نبود ملاحظات خاص) یک حافظه روشن قابل اعتماد است. اگر به‌نظر فاعل شناساً چنین برسد که قبلاً چیزی را مشاهده کرده است یا کاری را انجام داده است، (در صورت نبود ملاحظات خاص) احتمالاً همان‌طور بوده است. آن نحوه‌ای که اشیا به‌نظر می‌رسند یعنی آن‌طور که ما اشیا را تجربه کرده‌ایم یا به یاد می‌آوریم، دلائل موجّهی برای این باور است که اشیا این‌گونه‌اند یا این‌گونه بوده‌اند. (Swinburne, 2004: 303)

دیویس نیز می‌گوید: «سویین‌برن این اصل را بر حافظه که معمولاً شکلی از ادراک تلقی نمی‌شود، اطلاق می‌کند.» (1989: 122-123) ظاهراً دیویس قصد اشاره به این مطلب را دارد که گرچه از یک‌طرف حافظه قوه مدرکه محسوب نمی‌شود و از طرفی هدف ما از این بحث اثبات ارزش معرفتی مدرکات است، با این حال چون سویین‌برن به‌دبیال اثبات قابل اعتماد بودن باورهای ادراکی است، اصل آسان‌باوری را قابل اطلاق بر قوه حافظه نیز می‌داند تا قابل اعتماد بودن آن را نیز تبیین نموده باشد.

د) اصل آسان‌باوری یک اصل ایجابی است.

ایجابی بودن یعنی اینکه این اصل بیانگر ادراک حضور x است، نه غیاب آن:

نکته‌ای که اصل مذکور بر آن تأکید دارد، آن است که اشیا آن‌گونه که ایجاباً به‌نظر می‌رسند، می‌تواند به‌نحوی دلیل بر بودن آنها باشد؛ اما نحوه‌ای که اشیا به‌نظر می‌رسند که آن‌گونه نبوده باشند [مثل تجربه نبودن یا ندیدن کسی یا چیزی در کلاس] نمی‌تواند شاهدی بر نبود آنها تلقی گردد. (Swinburne, 2004: 303)

دلیل اینکه سویین‌برن اصل آسان‌باوری خود را بر حسب تجربه ایجابی اشیا بنا نهاده، آن است که تجربه‌های غیر ایجابی دلیل بر اینکه اشیا واقعاً چگونه‌اند، نیستند؛ بلکه تنها تجربه‌های ایجابی می‌توانند چنین دلیلی باشند. البته در ابتدا بین این دو جنبه فرقی نیست. دلیلی وجود ندارد که فاعل شناساً نتواند از بود ویژگی خاص از منظر خود، حکم سلبی داشته باشد. البته اگر منظور از بود یک ویژگی خاص یا نبود اصل

چیزی، استنتاج یک حکم ایجابی باشد، قابل توجیه است و گرنه تفاوتی بین این دو وضعیت وجود ندارد که در یک مورد اصل آسان‌باوری قابل اعتماد باشد و در مورد دیگر نه.
و) اصل آسان‌باوری «احتمالاً» واقع‌نمایی شیء را ثابت می‌کند.

همان‌طور که دیدیم، سوینبرن در بیان اصل آسان‌باوری از واژه «احتمالاً» استفاده می‌کند. این امر ناشی از دیدگاه خاصی است که او از آن پیروی می‌کند و آن عبارت است از «عقل‌گرایی انتقادی». براساس این دیدگاه، نظامهای اعتقادات دینی را می‌توان و می‌باید عقلاً نقد و ارزیابی کرد؛ اگرچه اثبات قاطع چنین نظامهایی امکان‌پذیر نیست. (پترسون و دیگران، ۱۳۷۷: ۸۶) عقل‌گرایی انتقادی برخلاف تلقی بیش از حد خوش‌بینانه‌ای که عقل‌گرایی حداکثری از عقل دارد، نگاه فوتانه‌تر و محدودتری به توانمندی‌های عقل دارد و همیشه به دو جهت بر طرح دیدگاه‌های رقیب تأکید دارد: اولاً، برتری‌های دیدگاه‌های رقیب را در مقایسه با دیدگاه خود می‌ستحد. ثانیاً، دیدگاه خود آنها مورد انتقادات جدی قرار می‌گیرد و ازین‌رو مدافعان این دیدگاه بر ماهیت بی‌وقفه و پایان‌ناپذیر تأملات تأکید دارند و برخلاف ایمان‌گرایان و عقل‌گرایان افراطی هرگز قاطعانه حکم نمی‌کنند که بحث درباره حقیقت و اعتبار اعتقادات دینی به نتیجه نهایی رسیده است و هیچ تضمین عقلی محرزی مبنی بر صحت دیدگاه خود در اختیار ندارند. (جعفری، ۱۳۸۶: ۳۴)

اشکالات فرضی کاربرد اصل آسان‌باوری در تجارت دینی

سوینبرن به دو اشکال فرضی بر کاربرد این اصل در تجارت دینی اشاره می‌کند و هر دو را نیز پاسخ می‌دهد:

اشکال یکم

آسان‌باوری، اصلی بدیهی نیست؛ بلکه اصلی است که از طریق شواهد استقرایی نیازمند توجیه است و این شواهد در تجارت عادی و روزمره موجودند؛ ولی در تجارت دینی نه.

توضیح آنکه اگر به‌نظر برسد \times حاضر است، این در صورتی دلیل موجه‌ی برای وجود \times است که شاهدی بر آن داشته باشیم؛ مانند اینکه در گذشته نیز این ادراک تکرار شده باشد و به‌نحوی بتواند قرینه‌ای باشد بر اینکه ادراک مذکور گمراه‌کننده نیست. بنابراین اصل آسان‌باوری یک اصل بنیادین نیست و نیازمند توجیه است. به‌عبارتی، علت اعتماد انسان به حواس معمولی خود – مانند حس بینایی – آن است که آنها را با حواس سایر مردم سازگار دیده است و آنها مدعی دیدن چیزی هستند که دیگران نیز مدعی دیدن آن می‌باشند؛ ولی حس دینی همه مردم با یکدیگر سازگار نیست؛ دیگران یا هرگز تجربه دینی نداشته‌اند یا اگر هم داشته‌اند، از نوع تجربه دینی شما نبوده است. این اشکال، ویژگی اول را برای اصل آسان‌باوری نمی‌پذیرد.

(Swinburne, 2004: 305)

سوینبرن در پاسخ به این اشکال سه مطلب را بیان می‌کند:

اولاً: کاربرد اصل آسان‌باوری بر هر چیزی حتی آگاهی انسان از چیستی تجربه دیگران مقدم است. انسان قبل از اینکه از موافقت یا مخالفت تجربه دیگران با تجربه خود، آگاهی یابد، از اصل آسان‌باوری استفاده کرده است و این استفاده متوقف بر تأیید تجربه وی با تجارب سایر اشخاص نبوده است.

ثانیاً: معقول این است که بگوییم اگر کسانی قدرت تجربه چیزی را ندارند، دارای ضعف بینایی هستند. برای نمونه، اگر سه شاهد را در نظر بگیریم که در دادگاه شهادت دهنده متهم را در زمان و مکان معینی دیده‌اند و فرض کنیم سه شاهد دیگر در همان مکان و زمان، مدعی ندیدن متهم باشند، شهادت گروه اول مورد پذیرش دادگاه واقع می‌شود و شهادت گروه دوم بر ضعف بینایی آنها حمل می‌گردد.

ثالثاً: تجربه‌های دینی معمولاً با تجربه دینی بسیاری از مردم در آگاهی کلی آنها از قدرتی فراتر از قدرت ما مشترک است؛ هرچند آگاهی از ویژگی‌ها، اوصاف و اهداف او به تفصیل روش نباشد. (Ibid: 305-306) به نظر می‌رسد پاسخ دوم و سوم سوینین برن قابل مناقشه است؛ چراکه واقع‌نمایی نسبت به هسته مشترک تجربه‌های دینی، غیر از متعلق خاص تجربه دینی است؛ در حالی که سوینین برن کلمه واقع‌نمایی را به معنای عامتری به کار می‌برد و از موضع بحث عقب‌نشینی می‌کند.

اشکال دوم

می‌توان براساس تفکیک بین تجربه و تفسیر آن چنین نتیجه گرفت که امکان استفاده از اصل آسان‌باوری در جایی که تفسیر یک تجربه مطرح است، وجود ندارد و از این اصل فقط می‌توان در خود تجربه استفاده کرد. برای نمونه، اگر به نظر فاعل شناساً برسد که شیء \times قرمز است، احتمالاً قرمز خواهد بود و این استدلال معتبر است؛ چراکه مستلزم هیچ‌گونه تفسیری از تجربه نیست؛ اما اگر به نظر فاعل شناساً برسد که شیء \times یک کشتی روسی است و چنین استدلال کند که این شیء احتمالاً یک کشتی روسی است، این استدلال براساس اصل آسان‌باوری معتبر نیست؛ زیرا در آن از یک تجربه بصری، تفسیری خاص را برداشت نموده‌ایم. حال با توجه به این تمایز، مستشکل می‌تواند بگوید هر نوع تجربه دینی مستلزم تفسیر است و درنتیجه امکان استفاده از اصل آسان‌باوری در تجربه‌های دینی وجود ندارد و از تجربه دینی حضور امری معاورای طبیعی نمی‌توان حضور عینی آن را استنتاج کرد. (Ibid: 307-308)

سوینین برن در بیان بطلان این اشکال فرضی می‌گوید تمایزی میان تجربه و تفسیر تجربه وجود ندارد و نمی‌توان مرزی را مشخص کرد که در آن، تجربه از تفسیر تجربه جدا شود. نبودن چنین تمایزی، بطلان این راه فرضی را نمایان می‌کند. (Ibid: 309)

حالات ویژه

همان‌طور که گذشت، اصل آسان‌باوری بیانگر آن است که اشیا همان‌طور هستند که ظاهرآً به نظر می‌آیند،

مگر آنکه شاهدی بیاییم که در اشتباه هستیم. سوین بن چهار حالت را ذکر می‌کند که در آنها کاربرد اصل آسان‌باوری برای استنتاج نتیجه وجودشناختی معتبر نیست. بنابراین کاربرد اصل آسان‌باوری را منوط به شرایط خاصی می‌داند. (Ibid: 315-310)

حالات اول

شواهدی موجود و بیانگر آن باشد که ادراکات حسی تحت تأثیر شرایطی غیر قابل اعتماد صورت گرفته است؛ مانند ادراکات حسی‌ای که شخص تحت تأثیر داروهای خاصی همچون ال.اس.دی^۱ واجد آنها می‌گردد. این ادراکات و گزارش‌هایی که چنین شخصی در آن شرایط درباره اشیا بیان می‌کند، قابل اعتماد نمی‌باشد.

حالات دوم

در این حالت کسی در شرایطی خاص، تجربه‌ای را ادعا می‌کند که تجربه‌های مشابه در همان شرایط، نادرستی آن را معلوم ساخته‌اند. می‌توان موردی را در نظر گرفت که فاعل شناسا در شرایطی ادعای تجربه‌ای خاص را می‌کند که به‌نظر می‌رسد آن شرایط برای آن ادعا کافی نباشد. برای نمونه، اگر من تصور کنم مردی را می‌بینم که سرش را زیر بغل اش حمل می‌کند، با توجه به شناخت من از قابلیت‌های انسانی و اینکه انسان‌ها نمی‌توانند چنین کاری انجام دهند، می‌فهمم که دچار توهمندی شده‌ام. بنابراین اگر کسی در شرایطی خاص مدعی تجربه‌ای شود که در همان شرایط، تجربه‌های مشابه دیگر، نادرستی آن را معلوم ساخته‌اند، ادراک وی معتبر نمی‌باشد.

حالات سوم

در این حالت، شواهدی در اختیار داریم که دلالت می‌کند تجربه ظاهری، معلوم شیئی که در تجربه نمودار شده است، نمی‌باشد. برای نمونه، اگر من در زمان معینی در بازار کسی را ببینم و خیال کنم «فرهاد» است و بعد معلوم شود در آن زمان، برادر دوقلوی وی در بازار بوده است، پرتوهای نوری که از برادر دوقلوی فرهاد به چشم من تابیده، علت تجربه من از او شده است و خود او نقشی در تجربه من نداشته است.

حالات چهارم

در این حالت می‌توان علت وجود معرفت‌شناختی x را برای فاعل شناسا از طریقی غیر از پذیرش وجود عینی x تبیین نمود.

سوین بن مدعی است این شواهد بیشتر در تجارب روزمره قابل تصور است و در تجارب دینی به‌ندرت وجود دارند. به همین دلیل نمی‌توان ادعا کرد که به‌دلیل وجود این شواهد، اصل آسان‌باوری در تجارب دینی

۱. منظور داروهای روان‌گردان است.

کاربرد ندارد. برای نمونه، وی در مورد شواهد نوع اول می‌گوید: بسیاری از تجربه‌های دینی از آن کسانی است که نه گرفتار توهمند و خیالات بوده‌اند و نه تحت تأثیر داروهایی مانند ال‌اس‌دی قرار گرفته‌اند. بنابراین نمی‌توان قائل به عدم کاربرد اصل آسان‌باوری در مورد آنها شد.

ارزیابی و نقد

سوینین برن اصل آسان‌باوری را به منزله یک اصل اولیه معرفت‌شناسی بیان می‌کند که در توجیه واقع‌نمایی ادراکات حسی به کار می‌رود و به عبارتی دیگر، وی اصل مزبور را پشتوانه واقع‌نمایی ادراکات حسی می‌داند. براساس اینکه وی تجربه دینی را نیز از سنخ ادراک می‌داند، در این باب هم اصل مزبور را پشتوانه واقع‌نمایی و حصول یقین در آن قلمداد می‌کند.

در این قسمت به ارزیابی این اصل می‌پردازیم:

۱. ظلفی بودن اصل آسان‌باوری

بر مبنای واقع‌گرایی و نفی نسبی‌گرایی، آنچه در مباحث معرفت‌شناسی به آن نیازمندیم، یقین است و ظن و احتمال هرچند قوی یا معتبر باشد، بهویژه در اصول اعتقادی و معرفت‌شناسی کفایت نمی‌کند. به عبارتی دیگر، مفاد یک اصل معرفت‌شناسی باید یقینی بوده، رافع ظن و تردید از فاعل شناساً باشد. به نظر می‌رسد اصل آسان‌باوری سوینین برن چنین مفادی ندارد و ظن و درجه احتمال، درستی ادراک را در فاعل شناساً تقویت می‌کند؛ ولی احتمال خلاف ادراک فعلی فاعل شناساً را از بین نمی‌برد. مثال‌هایی که در سخنان وی آمده، مربوط به مقام قضاوت و اعتباریات ناظر به رفتار است. در روند قضایی، ظن معتبر کافی است و از این رو می‌توان قاضی را موظف ساخت که در صورت نبودن شاهد ایجابی مخالف، براساس قول سه شاهد حکم کند و دعوا را فیصله دهد؛ اما نمی‌توان به قاضی گفت در ذهن و اندیشه خود نیز قول سه شاهد را مطابق با واقع خارجی بداند و احتمال خلاف را الغا کند. در مقام نظر و اندیشه، یقین لازم است و آن وقتی حاصل می‌گردد که هیچ‌گونه تردید و احتمال خلاف در ذهن نباشد.

توجیه بدروی هرگز احتمال خلاف را از بین نمی‌برد؛ بلکه گویی به ذهن دستور داده می‌شود که اکنون چون و چرا نکند و تسلیم شود. چنین چیزی را نمی‌توان پشتیبان جهان‌بینی و بنیادی‌ترین عقاید دینی یعنی خداباوری قرار داد. (شاکرین، ۱۳۸۵: ۱۱۲ - ۱۱۳) البته اینکه سوینین برن اصل زودباقری را در مورد تجارب ایجابی استفاده می‌نماید، شبیه همان عبارت معروف نزد حکیمان اسلامی است که «عدم الوجودان لا يدل على عدم الوجود»؛ یعنی نیافتمندی چیزی دلیل بر نبودن آن نیست؛ ولی یافتن چیزی دلیل بر بودن آن است. به نظر می‌رسد مفاد اصل سوینین برن فقط در مورد تجربه غیاب یک شیء سخن درستی باشد.

۲. فقدان پشتوانه عقلی

سویین برن هیچ پشتوانه خاصی جز هراس از باتلاق شکاکیت برای اصل آسان باوری بیان نمی‌کند و تنها ترس از شکاکیت فراغیر در ادراکات که گریان‌گیر دنیای غرب است، باعث شده او به‌سوی چنین اصلی سوق پیدا کند. بنابراین اصل آسان باوری نوعی مصادره به مطلوب است؛ چراکه او اصل جدیدی نیاورده و این امر بدان دلیل است که تحت تأثیر فضای شکاکیت حاکم بر فلسفه غربی معتقد است نیل به یقین، جز در مواردی بسیار محدود امکان پذیر نیست:

به عقیده من، ما می‌توانیم تنها برای واقعیات بسیار کمی، یقین خدشهناپذیر داشته باشیم. شاید ما درباره آنچه در یک زمان مفروض می‌اندیشیم یا درباره یک وصف کلی از تجربه حسی‌مان (مثل اینکه آیا اکنون در رنج به‌سر می‌برم) یا درباره ساده‌ترین اصول منطقی (مانند اصل استحاله اجتماع نقیضین) به‌نحو خدشهناپذیری به یقین دست یابیم؛ اما دستیابی به چنین یقین خدشهناپذیری تنها در همین محدوده است. به‌آسانی می‌توان گفت شاید در تمام باورهای ادراکی خود در اشتباه به‌سر می‌بریم (مثلاً ممکن است در خواب باشیم) و به‌همین ترتیب در همه باورهایمان درباره اینکه آیا فلان استنتاج قیاسی ریاضی یا منطقی معتبر است یا نه، شاید در اشتباه باشیم.^۱

این در حالی است که در دیدگاه فلاسفه اسلامی، شناخت حسی هرگز یقین‌آور نیست؛ چراکه از یک طرف، حس فقط تصور را به نفس عطا می‌کند و فاقد حکم است و حکم از نفس (عقل) انسان ناشی می‌شود و در جایی که حکم نباشد، صدق و کذب هم معنا ندارد. خواجه نصیرالدین طوسی در این باره می‌گوید:

إن الحس لا حكم له؛ لا في الجزئيات ولا في الكليات إلا أن يكون المراد من حكم الحس
حكم العقل على المحسوسات وإذا كان كذلك كان الصواب والغلط إنما يعرضان للعقل في
أحكامه. (١٤: ١٣٥٩)

حس به‌نهایی - چه در جزئیات و چه در کلیات - فاقد حکم است، مگر آنکه منظور از حکم حس، همان حکم عقل در محسوسات باشد که در این صورت، خطابودن و صحیح بودن [مطابق با واقع بودن و نبودن] جزء احکام عقل محسوس می‌گردد.

و از طرف دیگر، ذهن تا یک گزاره کلی نداشته باشد، توان استدلال و ارائه حکم ندارد؛ زیرا اگر قضایایی که در استدلال استفاده می‌شوند، همگی جزئی باشند، راه استدلال مسدود می‌گردد و کلی چیزی نیست که با حس ادراک شود. درنتیجه نه حکم و نه مفاهیم کلی‌ای که مورد نیاز استدلال و حکم است، هیچ‌یک محسوس نمی‌باشد و حس به‌نهایی فاقد حکم و تصدیق و درنتیجه فاقد جزم و یقین است. (جوادی آملی، ۱۷۸ - ۱۷۶: ۱۳۷۲)

۱. پاسخ سویین برن به پرسش مؤلف. (متن مکاتبه مؤلف با سویین برن و پاسخ ایشان در پایان مقاله ضمیمه شده است)

از سوی دیگر، آنچه را حس ادراک می‌کند، تنها در طرف اثبات است؛ یعنی ما با حس می‌فهمیم که مثلاً نور موجود است؛ اما این مقدار که با دیدن نور حاصل می‌شود، هرگز موجب یقین به وجود نور نمی‌شود. این یقین وقتی حاصل می‌شود که ما امتناع اجتماع نقیضین را یک اصل عقلی بدانیم و براساس آن یک قیاس استثنایی تشکیل داده، نتیجه قطعی و یقینی از آن به دست آوریم؛ به این صورت که گفته شود: نور را با حس مشاهده می‌کنیم، پس موجود است. همچنین هر چیزی یا موجود است یا معدوم و اجتماع وجود و عدم یک شیء در آن واحد محال است. پس عدم آن نور مشاهده شده مستحیل است و درنتیجه وجود آن ضروری است؛ یعنی اینکه ما یقین داریم نور موجود است. (همان: ۱۷۵)

این همان برهان عقلی فلاسفه اسلامی است. در نگاه آنها، همان‌طور که همه معارف بشری مبتنی بر بدیهیات است و بدیهیات پایه همه علوم بشری هستند و بدون آنها علم تصور ندارد، پایه همه بدیهیات – از جمله محسوسات – اصل استحاله اجتماع نقیضین است و این اصل را ام القضايا و اولی الاوائل می‌نامند.

۲. اصل گواهی^۱

سویین برن مدعی است ما انسان‌ها در زندگی روزمره به دفعات از اصل دیگری استفاده می‌نماییم که نام آن را «اصل گواهی» می‌نہد. مفاد این اصل آن است که گزارش‌هایی که دیگران از تجارت خویش به ما می‌گویند، دارای حجیت هستند:

یکی دیگر از اصول پایه عقلانیت، اصلی است که من آن را اصل گواهی می‌نامم: کسانی که تجربه خاصی را ندارند، باید قول دیگران را هنگامی که می‌گویند آن تجربه را دارند، باور کنند (باز هم در صورتی که شاهدی بر فریب‌خوردگی یا توهم آنان نباشد). (Swinburne, 2004: 322) ما باور داریم که در شرایط مساوی (در صورت نبود قرینه) فکر می‌کنیم که آنچه دیگران به ما می‌گویند که ادراک کرده‌اند، احتمالاً رخ داده است. (Ibid: 322)

به اعتقاد سویین برن ممکن است قرایینی دال بر عدم صحت تجارت دینی موجود باشند. برای نمونه، اگر قرینه‌ای داشته باشیم که صاحب تجربه دچار سوء‌فهم شده و در بیان گزارش خویش از تجربه‌اش مبالغه‌گویی کرده است، تجربه او از اعتبار ساقط است. همچنین اگر قرینه‌ای در اختیار داشته باشیم که بر کاذب بودن ادعای صاحب تجربه مبنی بر رخداد تجربه دینی برای وی دلالت کند، پذیرش این ادعای او خردمندانه نخواهد بود؛ اما در صورت نبود قرایین دال بر عدم اعتبار تجربه – به دلیلی که در ادامه به آن خواهیم پرداخت – گزارش‌های تجارت دینی دارای صحت و اعتبار است.

وی معتقد است یکی از شواهد صحت تجارت دینی، تحولاتی است که بعد از رخداد تجربه دینی در زندگی صاحبان این تجارت روی می‌دهد:

1. The Principle of Testimony.

یک آزمایش قدیمی که با آن می‌توانیم هرجا مردود هستیم، صداقت فاعل شناسا را درباره گزارش‌هایی که از تجربه دینی می‌دهد، آزمایش کنیم، این است که ببینیم آیا نحوه زندگی فاعل شناسا تحت تغییر و تحول بوده است. ... اگر جانز واقعاً خداوند را تجربه کرده باشد، ... باید این تجربه در زندگی او تحول عظیمی ایجاد کرده باشد ...، اگر شما به وجود X باور داشته باشید، در رفتارتان به شیوه‌ای مناسب تفاوت و تغییر ایجاد خواهد شد. اگر واقعاً به نظر شما برسد که با خداوند صحبت کرده‌اید، برای شما بسیار طبیعی‌تر خواهد بود که به شیوه‌ای رفتار کنید که گویا خداوند وجود دارد (Ibid: 323)

دیویس نیز با «تجربه‌های احیاگر» خواندن یکی از اقسام تجارب دینی، نقش برخی از تجربه‌های دینی را در زندگی صاحبان این تجارب به خوبی بیان نموده است. به اعتقاد وی، تجربه‌های احیاگر:

معمولأً ایمان صاحب تجربه را احیا می‌کند و بر سلامت معنوی، اخلاقی، جسمانی یا روانی او می‌افزاید ...، تجربه‌های احیاگر معمولأً نتایج شگفتانگیزی دارند. افراد را از افسردگی در می‌آورند، در بحران‌ها هدایتشان می‌کنند، مسیر جدید و سالم‌تری در زندگی آنان می‌گشایند و حتی میل به ادامه زندگی را در آنان، آن‌گاه که هر چیز دیگری تأثیر خود را از دست داده است، زنده می‌کنند ...، تجربه هدایت شدن به وسیله موجود یا نیرویی بیرون از نفس آگاه خود شخص نیز یکی از تجربه‌های احیاگر رایج است (1989: 122-123)

دلیل سویین‌برن بر اصل گواهی

او تلاش می‌کند همانند اصل آسان‌باوری، اصل گواهی را نیز جزء اصول فطری و لازمه انسانیت و زندگی انسانی معرفی نماید:

اگر ما به‌طورکلی به آنچه سایر مردم در مورد تجارب خود می‌گویند، نمی‌توانستیم بدون اینکه آنها را به‌ نحوی وارسی کنیم، اعتماد کنیم، تقریباً هیچ معرفتی از تاریخ، جغرافی و علم نداشتم. (Swinburne, 2004: 322)

واضح است که اکثر باورهای ما درباره جهان براساس ادراکاتی است که دیگران مدعی آنها هستند. مانند باورهایی که از حوزه‌هایی همچون جغرافیا یا تاریخ یا علم و یا هر چیز دیگر که تجربه فوری ما فراسوی آن قرار دارد. ما معمولاً قبل از اینکه این اطلاعات را بپذیریم، قابل اعتماد بودن گزارش‌های شاهدان آنها را ارزیابی نمی‌کنیم. (Ibid: 322)

ارزیابی و نقد

۱. اصل گواهی یک اصل ظلفی است
همان‌طور که در نقد اصل آسان‌باوری نیز اشاره کردیم، در اصول معرفت‌شناسختی نیازمند یقین هستیم و قضیه‌ای که مفاد آن احتمال صرف - هرچند هم قوی - باشد، نمی‌تواند به منزله یک اصل معرفت‌شناسختی قلمداد شود؛ چراکه نمی‌تواند ظن و تردید را برطرف کند؛ در حالی که ادعای سویین‌برن آن است که ما تصور

می‌کنیم آنچه دیگران از تجارب خود به ما گزارش می‌کنند، احتمالاً رخ داده است. برای روشن شدن بیشتر، اصل گواهی را با قضایای متواتر – که در فلسفه اسلامی جزء یقینیات محسوب می‌شوند – مقایسه می‌کنیم: در منطق و فلسفه اسلامی درباره گزارش دیگران از یک حادثه و ارزش علمی آن گزارش مباحث مهمی وجود دارد. فلاسفه اسلامی در بحث از یقینیات یا قضایایی که مورد یقین و غیر قابل تردید باشند و ماده قیاس برهانی قرار می‌گیرند، (خوانساری، ۱۳۷۶: ۲۹۲) یکی از اقسام یقینیات را «متواترات» می‌دانند.

مفad متواترات، گزارش یک رخداد است. وقتی براساس گزارش افراد بسیاری که تبانی آنها بر دروغ و اتفاق آنها در فهم غلط حادثه عادتاً امکان‌پذیر نباشد، قضیه‌ای تصدیق شود، آن قضیه را «متواتر» می‌نامند. مانند آنکه به وجود مکانی که هنوز ندیده‌ایم، براساس گزارش افرادی که آن مکان را دیده‌اند، علم پیدا کنیم.

(ابن‌سینا، ۱۳۸۱: ۱۵۲)

به‌نظر می‌رسد بین اصل گواهی سوینین برن و متواترات در فلسفه اسلامی نقاط مشترکی وجود دارد؛ ازجمله: اولاً، هر دو گزارشی از رخداد یا تجربه انسان‌های دیگر است و تلاش هر دو آن است که به‌نحوی بتوانند گزارش‌های مزبور را موجه تلقی کنند.

ثانیاً، در هر دو، گزارش افراد از تجارب یا رخدادها به صورت مطلق موجه قلمداد نشده‌اند و موجه دانستن این گزارش‌ها منوط به شرایط ویژه‌ای دانسته شده است. در تعریف متواترات به دو شرط مهم اشاره شده است: عدم تبانی افراد گزارش‌دهنده بر دروغ و عدم سوءفهم آنها در درک یا گزارش از حادثه. (ابن‌سینا، ۱۳۸۱: ۱۲۵) سوینین برن هم در توضیح اصل گواهی شرایطی را مطرح می‌کند؛ مثل اینکه قرینه‌ای دال بر فریب‌خوردگی، مبالغه‌گویی، کذب، توهمندی و سوءفهم صاحب تجربه در اختیار نداشته باشیم. در صورت وجود این قراین، گزارش او مورد پذیرش نخواهد بود. (Swinburne, 2004: 323)

بین اصل گواهی و متواترات، فرق‌های اساسی نیز وجود دارد؛ ازجمله:

اولاً، در قضایای متواتر لازم است گزارش‌دهنده رخداد یا تجربه، بیشتر از یک نفر باشد. گرچه عدد خاصی شرط نشده است، به گزارش یک نفر، تواتر و به‌دبیال آن یقین به صحت گزارش حاصل نمی‌گردد. این بدان علت است که گزارش یک نفر تواتر ایجاد نمی‌کند و خبر واحد نیز به‌خودی خود دلیل منطقی و عقلی موجهی نیست. (مظفر، ۱۳۷۶: ۲۸۶ – ۲۸۷) درحالی که ظاهر سخنان سوینین برن آن است که در صورت تحقق شرایط، حتی قول یک نفر در گزارش نیز می‌تواند موجه باشد.

ثانیاً، ملاک در قضایای متواتر آن است که در صورت تحقق شرایط، برای ما یقین به صحت گزارش حاصل شود: «فَإِنَّ الْمَدَارَ حَصُولَ الْيَقِينِ مِنَ الشَّهَادَاتِ»؛ (همان: ۲۸۷) درحالی که دلیل سوینین برن در صحت تکیه بر این اصل، آن است که اگر اصل مزبور صحیح نباشد، سایر معارف و دانش‌های بشری نیز قابل اعتماد نخواهد بود.

با توجه به این مقایسه، اصل گواهی با اینکه تلاشی در جهت صحه گذاشتن بر گزارش‌های افراد

است، در عین حال مفاد آن یقینی نیست؛ همان‌طور که سوین بن خود در توضیح این اصل به احتمالی بودن نتیجه آن اشاره نمود.

۲. دلیل اصل گواهی معتبر نیست

وی معتقد است اگر اصل گواهی صحیح نباشد، نمی‌توان به سایر معارف و دانش‌های بشری مانند تاریخ و جغرافی اعتماد کرد. معنای این جمله آن است که دانش‌های بشری به اعتبار اصل گواهی موجه هستند. در ارزیابی این ادعا به دو مطلب اشاره می‌شود:

اولاً، برخی از قضایای علومی همچون جغرافیا و تاریخ فی الجمله از سخن متواترات است. قضایای علوم تجربی نیز از سخن مجريات است که خود قسمی دیگر از یقینیات می‌باشد. درنتیجه این دسته از قضایا به اعتبار اینکه جزء یقینیات می‌باشند، موجه هستند و سایر قضایای علومی همچون جغرافیا و تاریخ اگر جزء متواترات نباشند، هیچ‌گاه منتج یقین منطقی (عقلی) به معنای حکم جازم زوال ناپذیر درباره نسبت چیزی به چیزی با اعتقاد راسخ به اینکه نقیض آن ممتنع است، (همان: ۲۶۵) نیستند.

توضیح آنکه، یقین منطقی به معنای آن است که ذهن انسان بین دو طرف نقیض، به یک طرف حکم قطعی داشته باشد و به هیچ عنوان برای طرف دیگر کمترین احتمال هم قائل نباشد. مانند یقین به اینکه مجموع زوایای مثلث ۱۸۰ درجه است. دلیل اینکه ذهن انسان برای طرف خلاف این قضیه هیچ احتمال قائل نیست، آن است که تصدیق به این قضیه همراه است با تصدیق به محال بودن احتمال خلاف آن. ثانیاً، مبنایی که در الهیات و قضایای الهیاتی به کار گرفته می‌شود، باید بسی کارآمدتر و اطمینان‌بخش‌تر از مبنایی باشد که در علومی همچون جغرافیا و تاریخ به کار می‌گیریم؛ چراکه تمام زندگی شخص بر آن مبتنی است و قضایای الهیاتی را نمی‌توان بر یک شالوده لرzan بنا کرد.

نتیجه

سوین بن برای اثبات واقع‌نمایی و ارزش معرفتی تجربه دینی به اصولی استناد کرد. وی فیلسوفی خداباور است و با توجه به فضای شکاکیت حاکم بر جهان غرب و برای اثبات ارزش تجارب دینی در اثبات متعلق خویش به این اصول توسل می‌جوید. «اصل آسان‌بواری» و «اصل گواهی» که او برای اثبات واقع‌نمایی تجارب دینی به آنها استناد می‌نماید، از منظر معرفت‌شناسی مورد نقد می‌باشد و نمی‌تواند مشکل ذهن و عین را حل کند. بنابراین «اصل آسان‌بواری» یک اصل بدیهی اولیه آن گونه که سوین بن مدعی آن است، نخواهد بود. همچنین مشکل معرفت‌شناختی ادراکات و تجارب انسانی را که فضای شکاکیت در غرب گریبان‌گیر آن است، حل نخواهد نمود.

ضمیمه ۴: مکاتبه مؤلف با سوینین برن و پاسخ ایشان:

Dear professor Swinburne:

Hope so much to be in high in favour of God. I introduced myself in prior email and I told you that I study religious philosophy in bagheralolom university in iran and Mr javdan that translates your works in iran is my teacher. According to prior explaining I am researching on "the argument of religious experience" based on your views and the third chapter in this survey about the epistemic principle that you named "the principle of credulity".

I compared this epistemic principle with eslamic philosophers views about perceptual experiences.

In eslamic philosophy, perceptual experience is the one of self-evident propositions.

In other words self-evident propositions divided to six types that perceptual experience is one of them. Nevertheless these philosophers claim that perceptual experience don't give us certitude by themselves. But needs to the laws of noncontradiction - the contention as you Know that something cannot be both what it is and what it is not at the same time. That is to say this law is the base for such experiences.

I like to knowe your idea about this view. And So I wait your reply. With best wishes.

mohamad javad asghari

Dear Mohammad:

Thank you for your latest letter. It is not clear to me from this letter whether you received my previous email or not, but - in case you didn't receive it I attach it below. In my view we can have incorrigible certainty only about very little. Perhaps we can be incorrigibly certain about what we are thinking at a given time, and about the general character of our sensory experience (for example whether we are in pain) and about the very simplest of logical principles (for example the law of non-contradiction), but that is all. It is easy to be mistaken in our perceptual beliefs (we may be dreaming), and in our beliefs about whether some logical or mathematical deductive inference is valid. But my principle of credulity affirms that at a particular time we are justified in believing anything which we find ourselves believing at that time, in the absence of counter evidence. (We may be believing a falsehood, and later evidence may show that; but the very fact that we find ourselves believing something is a reason for believing it to be true.) We, most of us, have general background beliefs about how the world works, which

constitute counter-evidence to any ‘wild’ beliefs with which we may find ourselves, such as Plantinga’s beliefs about the great pumpkin. With best wishes Richard Swinburne.

منابع و مأخذ

۱. ابن سينا، بوعلى، ۱۳۸۱، اشارات و تنبیهات، تحقیق مجتبی زارعی، قم، بوستان کتاب.
۲. پترسون مایکل و دیگران، ۱۳۷۷، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو، چاپ دوم.
۳. جعفری، محمد، ۱۳۸۶، عقل و دین از منظر روشنفکران دینی معاصر، قم، صحباً یقین، چاپ اول.
۴. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۲، شناخت‌شناسی در قرآن، قم، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ دوم.
۵. خوانساری، محمد، ۱۳۷۶، فرهنگ اصطلاحات منطقی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، چاپ دوم.
۶. شاکرین، حمیدرضا، ۱۳۸۵، برآمین اثبات وجود خدا در نقده بر شباهات جان هاسپرز، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول.
۷. طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳۵۹، *تاخیص المحصل*، تهران، دانشگاه تهران.
۸. مظفر، محمدرضا، ۱۳۷۶، *المنطق*، قم، انتشارات دارالعلم.
9. Davis, Carolin franks, 1989, *the evidential force of religious experience*, oxford university press.
10. Swinburne, Richard, 2004, *the existence of god*, London: Oxford university press.

